

امیر حسین خان شجاع الدوله

و مجلس شب نشینی

لارد کرزن سیاستمدار معروف انگلستان ، عاقد قرارداد ۱۹۱۹ که در ۱۸۵۹ چشم بر جهان گشوده و در ۱۹۲۵ زندگی را بدرود گفته است کتابی راجع بمسافرت خود با ایران در سال ۱۸۸۹ نوشته که هنوز هم در میان کتابهایی که در این زمینه برشته تحریر کشیده شده بی نظیر میباشد . کتاب لارد کرزن در دو جلد بنام « ایران مسئله ایران » در سال ۱۸۹۳ در لندن بطبع رسیده است ، کرزن از سال ۱۸۹۹ تا ۱۹۰۵ فرمانفرمای هندوستان و از سال ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۴ وزیر خارجه انگلستان بوده است .

کرزن راجع بامیر حسین خان شجاع الدوله حاکم قوچان مینویسد در این بیست سال گذشته چندتن از اُمورین انگلیسی مانند کلنل بیکر ، کاپیتان نایپر ، ژنرال مک گریگور و ادنوان بغراسان مسافرت نموده و شجاع الدوله با تمام آنها باده نوشی کرده و مست شده است . اگر این مرد سالتخورده و معمر میدانست که من باحوال و سوابق امر کاملاً آشنا میباشم و شرح عربده کشی های مستانه او را در سفرنامه های سیاحان انگلیسی مطالعه کرده ام مسلماً متعجب و ناراحت میگردد .



ادنوان انگلیسی که عکس و شمه ای از حالات او در یکی از شماره های سال گذشته یفا بنظر خوانندگان محترم رسید شرحی راجع بامیر حسین خان شجاع الدوله و یکی از شب نشینی های او مینویسد که چون خالی از تفریح نیست در اینجا بترجمه آن مبادرت میگردد :



چون قوچان یکی از شهرهای معتبر و مهم سرحدی ایران و روسیه است من صلاح چنین دیدم که چند روزی در آنجا توقف و خود را برای مسافرت دور و دراز نواحی پرخطر تر کمن نشین آماده نمایم .

حاکم قوچان در این تاریخ امیر حسین خان شجاع الدوله بود . اینجانب تصمیم گرفتم که برای کسب اطلاعات لازم از او ملاقات کنم ولی بعد از تحقیق معلوم شد که وی برای عتبه بوسی حضرت ثامن الائمه بشهید مقدس مشرف شده است و همین روزها مراجعت خواهد کرد . برای اینکه تا مراجعت شجاع الدوله اوقات بیطالت سیری نشود لذا تصمیم گرفته شد که درغیاب حاکم از اطراف و نواحی شهر بازدید بعمل بیاید .

رودخانه اترک در یک میلی شمال شهر جاری میباشد و در طرفین آن تاکستانهایی است که محصول آن بمصرف تهیه عرق و شراب میرسد . عرض رودخانه اترک درحوالی قوچان از بیست و پنج پا و عرض آن از چند اینچ تجاوز نمیکند و طعم آب رودخانه مثل حوالی « چات » شور مزه و ناگوار میباشد .

در ابتدا تصمیم این بود که از قوچان به عشق آباد و از آنجا بنواحی تر کمن نشین بروم ولی

بعدها بمناسباتی این تصمیم تغییر پیدا کرد و قرار شد از راه دامنه و مناطق کوهستانی خود را به واحه مرو برسانم. تنها نگرانی من این بود که ضمن این مسافرت با جهان متمدن چگونه ارتباط بگیرم و چنانچه پیش آمد ناگواری اتفاق بیفتد جریان امر را بطور بمقامات صلاحیتدار اطلاع دهم.



قوچان از آن شهرستانهایی است که هر گاه مورد توجه قرار بگیرد و مأمورینی دلسوز داشته باشد در فاصله کوتاهی معمور و آباد خواهد شد و علاوه بر این راههای تهران و سبزوار و مشهد، و همچنین شوارع عمومی این منطقه با يك مخارج جزئی ممکن است از وضع نامناسب کنونی نجات پیدا کند و سروصورت حسابی بآن داده شود. حوالی عباس آباد گردنه ایست که کالاهای گوناگون بازرگانی از قبیل پنبه و ابریشم و امتعه دیگر با شتر و الاغ و قاطر از آنجا عبور میکنند و چنانچه يك رشته خط آهن از اینجا ب طهران کشیده شود نه فقط تحول عمده ای در وضع تجارت این منطقه پدید خواهد آمد بلکه ایاب و ذهاب مسافرن و زوار مشهد نیز تسهیل و عواید سرشاری نصیب خزانه دولت خواهد شد.

در حال حاضر امور مواصلاتی این منطقه رضایت بخش نیست و از قوچان بآنطرف چون بست و تلگراف دایر نگردیده نامه های پستی و همچنین تلگرافاتی را که بقوچان میرسد بایستی با چهارپا بمقصد برسانند و این امر بتأنی و کندی صورت میگیرد و تازه وصول آنها هم بمقصد مشکوک و مورد تردید میباشد. این نکته را هم تذکر باید داد که احداث راه آهن و تسطیح طرق و شوارع مادام که نواحی سرحدی در معرض ناامنی است و آرامش و نظم در این حوالی برقرار نگردیده عملی نیست که مقرون بمصلحت باشد.

در شهر قوچان با يك جوان بیست و پنج ساله ای که موهای بور و چشمان کبود وی جلب توجه مینمود ملاقات بعمل آمد. این جوان جز بزبان فرانسه و روسی بالنسبه دیگری آشنا نبود در صورتی که میگفت من دورگه هستم و از طرف پدر آلمانی و از طرف مادر فرانسوی میباشم و مدعی بود که از نهیلیستهاست و اضطراب را مسلمان شده ولی از قضا راجع بآمدن خود به قوچان و علت این مسافرت کلمه ای بزبان نمیآورد.



حاکم قوچان سه روز بعد از ورود اینجناب وارد شد و بمحض اینکه خیر ورود مرا شنید فراشبازی حکومتی را با چماق نقره سراغ من فرستاد. آقای فراشبازی از طرف شجاع الدوله پیام آورده بود که اینجناب شب برای ملاقات حکمران و صرف شام ببارك حکومتی بروم. پاسی از شب گذشته با اتفاق دو نفر گماشته روانه ارك حکومتی شدم و راه عبور ما از وسط کوجه های تنگ و سابطای تاریکی بود که از چیزهای عادی مشرق زمین بشمار میرود. زیر سابطای تاریک چون من براه آشنا و مانوس نبودم فرستاده آقای حکمران دست مرا مثل اشخاص کور و نابینا میگرفت که مبدا توی چاله چوله بیقتم.

در صحن دیوانخانه در حدود یکصد نفر ترکمن برای تظلم و دادخواهی تجمع کرده بودند و فراشبازی باتشدد هرچه تمامتر آنها را برای عبور اینجناب پس و پیش کرد و پس از اطاق قراولخانه مرا بداخل عمارت بیرونی شجاع الدوله هدایت نمود. بوی دل انکیز گل سرخ باغچه های چهار دور عمارت تمام فضا را معطر کرده بود و منظره گلها در زیر اشعه فانوسهای متعددی که اطراف ارك

روشن کرده بودند جلوه مخصوصی داشت .

وسط ایوان جلوی تالار عمارت يك ميز بزرگ که روی آن سفره‌ای از کتان سفید انداخته بودند قرار داشت و دور تا دور هم برای مدعوین صندلی و نیمکت چیده بودند. در حدود چهارده نفر، از جمله برادران و عموزاده‌های امیرحسین خان شجاع‌الدوله، در گوشه و کنار نشسته و سرگرم صحبت بودند .

جناب آقای حکمران صندلی بغل دست راست خود را به بنده تعارف کرد و طبق معمول مشرق زمینی‌ها بلافاصله خوش و بش و احوال پرسى میان اینجناب و سایر مدعوین رد و بدل گردید . اهل مجلس پیرامون هر مقوله جز مطالبی که قلیا مورد علاقه آنها بود مذاکره میکردند . امیرحسین خان البته باور نمیکرد که اینجناب بنا بر ادعای خود يك نفر مسافر عادی هستم و فقط برای سیر و سیاحت باین صفحات آمده‌ام و بتصور اینکه مأموریت مجرمانه‌ای دارم مراقب بود مطالبی مطرح نشود که بعدها در اطراف آن گفتگوهائی بعمل بیاید . يك قلبان نبی بیج سرطلا با آویزهای فیروزه زمرّد دست بدست میگشت و مجلسیان را از نشأ تنها گو سر مست مینمود . چند لحظه بعد يك نفر پیشخدمت با سینی نوشابه از در وارد شد و بمحض اینکه بطریقه‌ای عرق را روی میز گذاشت حضار با اشاره آقای حکمران مشغول باده گساری شدند .

مدعوین یکی دو دور که جامها را سر کشیدند قید و تکلف را کنار گذاشتند و مجلس از رسمیت خارج شد . افراط امیر حسین خان و مهمانهایش در استعمال نوشابه‌های الکلی سکر آور که مطابق شریعت اسلام حرام و ممنوع است حاکی از این بود که این حضرات هر هری مذهب یابند دین و ایمان نیستند و تعصبی در این زمینه بخرج نمیدهند .

شجاع‌الدوله همینکه سرش از باده ناب گرم شد از روی صندلی برخاست و سایرین نیز با احترام او پیا ایستادند . امیرحسین خان وسط ایوان قدم میزد و از دکتر طولوزان پزشک مخصوص ناصرالدین شاه که سفارش مرا باو کرده بود تعریف کرد . وی گفت چندی پیش که من مریض و بستری شدم اطبای معروف ایرانی از بهبود اینجناب اظهار نومییدی نمودند ولی دکتر طولوزان بایکی دونه خه مرا معالجه کرد .

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

طایفه کرد را شاه عباس صفوی باین صفحات کوچانیده و بعدها نادرشاه افشار صیانت حدود و ثغور نواحی سرحدات شمالی را بعهده آنها محول کرده است . طبق معمول همه ایلات و عشایر ایران ، میان کردها هم رسم است که کوچکترها از بزرگترها حرف شنوی داشته باشند و بی چون و چرا اوامر ریش سفیدان قوم را بوقوع اجرا گذارند .



امیر همینطور که قدم میزد وصحبت میکرد گاهگاه يك مشت آجیل از روی میز برمیداشت و یکی از خویشاوندان و مهمانها تعارف میکرد . آنها هم دودستی آجیلها را گرفته سر را بعلامت احترام یاتین آورده تعظیم و تشکر مینمودند . پس از اینکه باده گساری بسر حد کمال رسید حضار سر میز شام که در وسط صحن حیاط بود راهنمایی شدند . روی میز کوزه گل بزرگ نقره‌ایکه پراز گل سرخ محمدی بود جلوه دلپذیری داشت و دورتادور چند عدد گلدان بلور زمرّد و یاقوت نشان برای تزئین چیده شده بود که میگفتند از طرف مقامات روسیه تزاری برای امیر پیشکش فرستاده شده است .

امیر و بنده و بستگان نزدیک او روی صندلیهای يك نفره نشستیم و سایرین روی نیمکت‌های چوبی زیر دست هم بفرآخور شآن و مقام جلوس نمودند. شجاع الدوله بتصور اینکه از این گلدانهای بلور بجای ساتکین استفاده باید نمود گاهگاه دریکی از آنها شراب می‌ریخت و سلامتی حضار سر میکشید.



متصدی پذیرائی تصادفاً همان جوان بیست و پنج ساله نیمه فرانسوی و نیمه آلمانی بود که در صدر این مقال باحوالات او اشاره شد. وی مدعی بود که در او ان طفولیت در روسیه بوده و تحصیلات خود را در دانشگاه سن پترزبورغ بیابان رسانیده و بعد جزو مقصرین سیاسی به باد کوبه و سپس بنواحی آسیای مرکزی تبعید شده و در نتیجه بآیین اسلام گرویده است. این شخص از نواحی آسیای مرکزی روانه مشهد مقدس میشود و چون ظاهراً امر معاشی نداشته مهانخانه حضرتی شام و نهار او را تأمین میکند. چندی بعد شاهزاده رکن الدوله والی خراسان او را برای لنگی فرزندان خود استخدام مینماید و فعلاً بدستگاه امیر حسین خان راه پیدا کرده است. شغل رسمی او ظاهراً تعلیم زبان فرانسه بفرزندان امیر و کس و کار او میباشد ولی این موضوع بهانه است و من بالاخره از ته وتوی کار او سردر آوردم. اسم او شارل دونور است و از وقتی که مسلمان شده او را « علی اسلام » صدا میکنند.

در مجلس میهمانی امیر، وی در حقیقت متصدی تشریفات بود و مرتباً از سر میز شام باآبدارخانه و آشپزخانه میرفت و مراقب بود که مراسم این مجلس ضیافت و شب نشینی بابرومندی برگزار شود.



طبق دستور امیر پیشخدمتها دم ریز بهمه عرق تعارف میکردند و مزه پشت سر عرق يك نوع ترشی خوش طعمی بود که اسم کردی آنرا فراموش کرده‌ام. علاوه بر عرق که سکر زیادی میآورد شراب هم در این مجلس ضیافت سبیل بود و مدعوین گاهی عرق و گاهی شراب مینوشیدند و با این ترتیب معلوم نبود که عاقبت کار چه خواهد شد. سر میز شام بتقلید روسها اول زا کوسکا آوردند و همینکه چند ظرف بزرگ منتجن که با پسته و خلال بادام سرخ میکنند حاضر شد من بامیر گفتم در ترکیه منتجن را با ماستیک میخورند. امیر حسینخان فی الفور گفت لابد شما چند بطر ماستیک همراه آورده‌اید. من در جواب گفتم متأسفانه اسباب خجالت است اما چنانچه مایل باشید ممکن است در مراجعت، از اسلامبول چند بطر برای جنابعالی بفرستم.

در این ضمن شراب سفید و شاتومار گو آوردند که یا قیمت گران از اروپا وارد کرده‌اند و یا بظن قریب بیقین جزو سوقاتیهای است که یکی از ژنرالهای روسیه برای امیر فرستاده است. شام هنوز تمام نشده بود که حاض بن مست و ملنگ شدند و بی‌محبا و بدون رودربایستی از غارتی‌هایی که ضمن زد و خورد با ترکمانان بنحیث گرفته بودند شروع بگفتگو نمودند. خلاصه کار بجائی رسید که عموزاده‌ها در حضور امیر از سر و کول هم بالا و قربان صدقه یکدیگر بروند و بعد هم چند نفری که در باده گساری افراط کرده‌اند لول و بیحال کنار حیاط دراز بکشند. در همین حیص و بیص يك‌سریچه ده چهارده ساله از گوشه حیاط بیان جمع آمد و يك‌راست بسراغ امیر رفت.

قرار بیکه میگفتند امیر این طفل را که اصلاً ایرانی نبود هنگام زد و خورد با تر کمانان باسارت گرفته و با خود بقوچان آورده است .

طفل نامبرده چشمان زاغ و موهای بوری داشت که تا روی شانه اش افتاده بود . امیر او را روی زانو نشانید و نوازش کرد و ضمناً چندین بار او را بوسید و بعد دستور داد که با همه اهل مجلس بلا استثنا دست بدهد و تعارف بکند .

بچه شیطان خیره خیره نگاهی بسر تا پای من انداخت و گفت اوه این فرنگی است و کافر و نجس و من هرگز با فرنگیهای بی دین دست نخواهم داد . مسلمانها پیروان سایر ادیان را کافر میدانند و معمولاً از خلطه و آمیزش با آنها احتراز مینمایند . اما این پسر بچه بینوا که مرا کافر میدانست بعدها فهمیدم که چه کاره است و مرتکب چه اعمال ناشایسته ای میشود و فعلاً عفت قلم چنین حکم میکند که در اینمورد بسکوت برگزار نمایم .

امیر از سرمیز برخاست و مصمم شد که بمنظور تحلیل و هضم غذا قدم بزند ولی البته باندازه ای لول و شنگول بود که تلو تلو میخورد و پیل پیلی میرفت و چون سر از پا نمی شناخت و نمیتوانست درست راه برود چند نفر زیر بغل او را گرفتند . در این اثنا بدون اینکه توجهی بمن داشته باشد از اطراف آنها پرسید این یارو انگلیسیه علیه ماعلیه رفت یا هنوز اینجاست ، همین يك اشاره و کنایه کافی بود که من حساب دستم بیاید و برای اینکه درموقع عربده کشی و مست بازار امیر و ملازمانش مجلس خالی از اغیار باشد جا خالی کنم .

دم در آقای فراشبازی با چماق نقره جلو افتاد و چهار نفر هم فانوس کشیدند و بعضی اینکه من توی زاغه تنگ و تاریک کاروانسرا رسیدم روی پوست پلنگی که در میان باروبنه و اسباب های سفری بود چمباتمه زدم و جریان ضیافت و مجلس شب نشینی جناب آقای امیر را که شرح آن در بالا بنظر خوانندگان رسید یادداشت نمودم .

ناصر (نیشابور)

اختر شهر خیام

دز خم کیسویش دام را بین	عشوۀ آن گلندام را بین
دیده در چشم جادوی او دوز	حالت گردش جام را بین
غمزه اش میبرد از دل آرام	فتنه آن دلارام را بین
میزند چشمک و میگریزد	اختر شهر خیام را بین
زد شررها بجانها نگاهش	آفت نا بهنگام را بین
از غمش می زدم رفتم از دست	معجز آب کلفام را بین
خواهی از حال و احوال «ناصر»	آفتاب لب بام را بین